

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

ادعوك يا رب راهبا راغبا راجيا خائفا اذا رأيت

مولای ذنوبی فزعت و إذا رأیت کرمک طمعت.

ای پروردگار من! تو را می خوانم و به سوی

تو می آیم با چنین حالی، با چنین وضعی با چنین

موقعیتی که دارم و این موقعیت من موقعیت تصنع

نیست جانماز آب نمی کشم برای تو، جانماز را آدم

برای مردم آب می کشد بازی را برای مردم درمی آورد



ولی برای خدا کسی جانماز نمی‌تواند آب بکشد
یعنی زحمت بیخود کشیده، بیخود. جانمازها را ما
برای مردم آب می‌کشیم جلوی آنها خودمان را
درست می‌کنیم و ضعمان را درست می‌کنیم به نحوی
که مطلوب باشیم و ایرادی بر ما وارد نشود و نقصی
در کار ما نمایان نشود، به این نحو. ولی خدا نه! خدا،
ملائکه، آن نفوسی که مسیطر و مسلط بر نفوس
هستند آن حقایق علوی و مجرد، جانماز آب
کشیدن و ملق بازی جلوی آنها در آوردن و نفاق به
خرج دادن در کاسه‌ی آنها نمی‌رود خلاصه، آنها
گوش [شان] به این حرف‌ها نیست. هزار جور
خودمان را درست کنیم، موقع نماز عبا را بیاندازیم
روی عبا و صاف که عکس که گرفته می‌شود خیلی
عکس شفاف، دقیق، میلی‌متر این طرف و آن طرف
نشود! هان! آنها به این حرف‌ها نگاه نمی‌کنند آنها
نگاه می‌کنند که در دلت برای که نماز می‌خوانی؟
برای دوربین نماز می‌خوانی یا برای ما داری نماز
می‌خوانی؟ آنها به این نگاه می‌کنند.

من یک وقت به رفقا یکدفعه گفتم من سابق،

هنوز معمم نبودیم، در قم درس می خواندیم، تحصیل، مرحوم آقا به من توصیه کرده بودند که شب‌ها نماز جماعت مرحوم آیت الله آقا شیخ محمد علی اراکی برو، من هم هر شب می رفتم آن‌جا، ایشان در مدرسه‌ی فیضه درس می دادند، ما آن موقع معالم می خواندیم دیگر، آن وقت می رفتیم پای درس خارج ایشان هم می نشستیم، خیلی خنده دار بود، می رفتیم و زیر همان در مدرسه، مدرسه فیضیه مثل الان نبود که تعمیر و اصلاحش کردند، وضع سابق خودش را داشت، آن‌جا ایشان درس می دادند و ما هم می رفتیم و یکی از شاگردان درس آقای اراکی بودیم یعنی اگر الان به من بگویند شما درس خارج آیت الله اراکی می رفتید؟ می گویم بله و درست هم هست، ما درس ایشان می رفتیم در حالی که آن موقع معالم می خواندیم شیئان عجیبان هما ابرد من یخ، یخ که می دانید یعنی چه؟ شیخ یتصبی صبی یتشیخ بعد از درس هم که می آمدیم ایشان نماز جماعت

می خواندند، در تابستان‌ها در صحن و زمستان‌ها در همان جا و ما هم در نماز جماعت ایشان شرکت می‌کردیم.

یک روز نشسته بودیم در بیرون، هوا گرم بود، موقع تشهد خب ما یک خورده خم شده بودیم یعنی همچین مستقیم نبودم، یک آقای بغل ما بود پیر هم بود، الان هم در واقع ایشان حیات دارد و جزو معروفین هم هست یعنی اگر من بگویم شاید اسمش را همه بدانند، این نشسته بود، دست چپش را آورد و کمر ما را سفت کرد، ما یک خورده راست شدیم، دوباره چند ثانیه بعد کج کردیم یعنی چیز بودیم، دوباره این یکدفعه دستش را آورد، ما دیدیم حالا که این‌طور است بگذار یک خورده این را بازیش بدهیم، هی کج می‌شدیم و راست می‌شدیم پنج شش دفعه! گفتم که خوب است، این‌ها این فقهی که خواندند حالا که نتیجه‌ی آن این است بگذار سرکار باشند، این فقه خواندن این‌ها، این را هم دارد وقتی نماز تمام شد عصبانی! آخ آخ انگار آسمان به زمین آمده! آقا شما چرا نماز را؟ گفتم آقا چه شده

مگر؟ گفت شما این جوری کج کردی! گفتم کج و راست ندارد تشهد می خوانم، البته [در] تشهد باید انسان در حالت استقامت باشد و مستقیم باشد حالا یک خورده کج شد اشکالی ندارد، آقا...؟ گفتم آقا جان یک سوال از تو بپرسم، شما مأمور راست کردن ما هستی تو نماز یا داری تشهد می خوانی؟ گفتم برو آقا جان پی کارت، برو تشهدت را بخوان ببین چه داری می خوانی؟ چه معنایی...؟ هی دستت را می کنی پشت من، بالا و پایین، هی راستمان می کنیم این که آخر نماز نشد! التفات می کنید! خب این هم برای تفنن.

اینها در کت خدا نمی رود این نمازی را که داری می خوانی و دیگران را هی راست و کج می کنی این نماز را ملائکه بالا نمی برند آخر تو حواست در...؟ واقعا همین تشهد را شما به آن نگاه کنید بعد از تشهد بعد از صلوات، السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته السلام علينا و على عباد الله الصالحين السلام عليكم و رحمة الله و بركاته این سه تا سلامی که این جا در تشهد هست اگر بخوایم راجع به این

صحبت کنم يك ماه رمضان طول می کشد، يك ماه. که
چطور در این نماز که باید برای خدا باشد خدا پیغمبرش
را داخل کرده؟ چطور در این نماز عباد صالحین داخل
شدند و چطور در این نماز خود نمازگزار وارد شده؟
آخر ما داریم به سمت خدا نماز می خوانیم سلام به
پیغمبر یعنی چه؟ سلام به عباد الله صالحین یعنی چه؟
و خود ما؟ خود ما که داریم این کار را انجام می دهیم
یعنی چه؟ آن وقت بنشینیم به جای فکر کردن به این ها
و توجه به این معانی، ببینیم این راست کرده یا کج کرده
کمرش را؟ آن یکی کله اش را آن طرف کرده آن یکی
چه کرده آن یکی صدا از کجا می آید! این چیست؟ این

نماز

است؟ هان؟ این جوری ما داریم به مردم نماز یاد می‌دهیم؟ این جوری؟ یا مثل اولیاء و عرفا که وقتی می‌گفتند الله اکبر، دیگر نمی‌فهمیدی چه حالی دارند! دیگر نمی‌فهمیدی!

مرحوم آقا می‌فرمودند وقتی که آقای حداد می‌گفتند الله اکبر، ما وقتی که به چشم ایشان نگاه می‌کردیم دیگر انگار چشم جایی را نمی‌بیند! این هم يك نماز است. چشم نگاه می‌کند ولی جایی را نمی‌بیند، دیدید دیگر؟ گاهی بچه [ما] بعضی وقت‌ها انسان به جایی خیره می‌شود، آن هم دارد با او صحبت می‌کند هرچه دستش را این جوری می‌کند نمی‌فهمد حواسش جای دیگری است، بچه‌ها دیدید گاهی خیره می‌شوند به جایی، انسان نمی‌تواند آن‌ها را متنبه و متذکر [کند]. وقتی که می‌گویند الله اکبر، نگاه می‌کند ولی دیگر نگاه نمی‌بیند، جلویی نمی‌بیند دیواری نمی‌بیند افرادی را نمی‌بیند این کجا رفته؟ این کجا رفته؟ این نفس کجا رفته؟ در کجاست؟ این نماز را اولیا می‌گویند به مردم یاد بدهید، این نماز نمازی است که ینهی آن‌هایی که ایراد

می‌کنند که ما این قدر نماز می‌خوانیم [پس] چرا این

[قدر] گناه می‌کنیم؟ مگر نداریم **إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ**

الْفَحْشَاءِ الْعَنَكَبُوتِ، ۴۵ به جانم! ان الصلاة تنهى عن

الفحشا، نه آن صلاتی که در حال نماز عبا را صاف کنیم

که يك وقتى کنار نرود عمامه را تحت الحنكش را

نیاندازیم که در روایت داریم که مَنْ تعمم و لم يتحنك

فأصابه داء لادواء له فلايل ومنّ الا نفسه.^۱

ای کسانی که خود به مردم می‌گویید که تحت

الحنك از امور مؤکده‌ای است که حتی بعضی قائل

به کراهت شدید دارند که شخص متعمم در حال

نماز حنك نداشته باشد، حنك یعنی عمامه این که از

این جا می‌آید این را می‌گویند حنك، تحت الحنك

می‌گویند چون زیر این گردن قرار می‌گیرد می‌رود

این جا، این

^۱ الكافي، ج ۶، ص ۴۶۰.

را می‌گویند تحت الحنک. آن وقت در این جا
وقتی که ما خود برای نماز، همین حرف را به مردم
می‌زنیم، آن وقت خودمان وقتی برای نماز می‌ایستیم
نمی‌اندازیم، من می‌بینم در این نمازها، من در حرم
و این‌ها که رفتیم آیت الله خدا حفظشان کند آیت الله
شبییری زنجانی ایشان حنک می‌اندازند در نمازشان،
من این را دیدم، ایشان می‌اندازند و چه قدر کار
خوب و کار پسندیده، بله؟ ملائکه به چه نگاه
می‌کنند؟ ملائکه به دکور نگاه می‌کنند یا به واقعیت؟
به چه نگاه می‌کنند؟ ملائکه به این نگاه می‌کنند که
من الان دارم در این جا صحبت می‌کنم برای رفقا و
دوستان، داریم دعای ابو حمزه‌ی ثمالی را برای رفقا
مرور می‌کنیم صحبت می‌کنیم دل‌مان خوش است به
این که عبارات حضرت سجاد را آن هم در شب‌های
ماه مبارک داریم با خودمان زمزمه می‌کنیم و مرور
می‌کنیم و به اندازه‌ی فهم خودمان و الا رسیدن به این

مبانی، برای من و امثال من هیئات هیئات! به اندازه‌ی فهم خودمان می‌نشینیم و این‌ها را و خب آن بزرگان هم می‌گویند باشد، به اندازه‌ی فهمت بیا بنشین ما قبول داریم کسی نگفته که شما بیا همان طوری که گوینده‌ی این کلمات آن معانی را قصد کرده آن طور بیا بگو، نه! یک همچین چیزی نیست یک همچین توقعی اصلاً نمی‌شود، می‌آییم می‌گوییم.

حالا این ملائکه بیایند نگاه کنند به این که من چه می‌گویم یا این که نه! این پستی که این پشت من این جا داریم یک پستی خاصی باشد و یک دکوری این وسط باشد و یک چیزی هم آن جا باشد و نمی‌دانم..... از این بازی‌ها که دوربین قشنگ ما را بگیرد الحمدلله این جا که دوربین نیست از این راحت هستیم این یک قضیه را ملائکه نمی‌توانند به ما ببندند فعلاً این یکی نیست حالا از این چیزهایی که ضبط و الی ماشاءالله شاید در این‌ها یک چیزی پیدا کنند از این اموری که مخلاً به صفا و اخلاص و صدق و این‌ها باشد و الا الحمدلله دوربین که نیست

چکار می‌کنند؟ نگاه می‌کنند تو که الان داری
می‌آیی پایین مفاتیح را باز می‌کنی با چه نیتی آمدی
پایین؟ بالا نشسته بودی داشتی می‌نوشتی چه نیت
کردی؟ قصدت چه بود از آمدن این‌جا؟ پایین آمدن
و با رفقا و دوستانت صحبت کردن و درد دل کردن
و مطالب را بیان کردن، در ضمیرت چه می‌گذشت؟
هان! می‌روند سراغ او، او را می‌گیرند تمام شد. دیگر
دکور و مکور و این مسائل و، خب این نسبت
به من، نسبت به رفقا هم که می‌آیند، آن هم همین
طور، من یک جور آن‌ها هم یک جور، هر کسی یک
جور، شنونده یک جور گوینده یک جور. سرشان
هم کلاه نمی‌رود در یک آن هم همه را چنان دقیق
مگر می‌شود مثلاً جناب آقای سید محمد رضا ایشان
با شما صحبت کنند، از این طرف دقیق به مطالب
ایشان گوش بدهید از آن طرف آقای فلان صحبت
کنند، یک گوش شما ایشان را بشنود و گوش دیگر
این، این نمی‌شود یا اگر بخواهید نصفی از این و
نصفی از آن می‌زنید، دقیق نمی‌شود، هان! دقیق! ولی
این ملائکه که در این‌جا هستند آقا چنان دقیقند که

در آن واحد تمام افرادی که الان در این جا هستند هر کدام در ذهن خود مطلبی را می گذرانند و هر کدام در فکر خود خطور دارند همه را در آن واحد ثبت می کنند!

این چه قدرتی است؟ این به مجرد برمی گردد، در عالم مجرد تراحم نیست در عالم مجرد تمناع نیست تنازع نیست شما که الان در این جا نشستید، دیگر رفیقان نمی تواند در جای شما بنشینند چون بین دو ماده تمناع است و تنازع، ماده دارای حد است حد مکانی است دارای کمّ است و دارای تأین است و تأین مکان است و مکان محدد به حد است و موجب تنازع و تراحم است ولی در مجردات این طور نیست. دو امر مجرد در آن واحد پیدا می شود. مرحوم آقا می فرمودند در جلسات ذکر، شما نمی بینید که

یک امر واحد می آید آن نفوسی که قابلیت برای گرفتن را دارند در آن واحد یکدفعه می بینی شش نفر گرفتند، ایشان می فرمودند اصلا یکی از مؤیدات برای مسئله ی وحدت وجود، همین وحدت وارداتی است که برای افراد مختلف در آن واحد می آید. اگر یک مسئله یک حقیقت واحد نباشد چطور برای دو نفر می آید؟ خب یکی باید این طرف بیاید دو دقیقه دیگر هم آن طرف بیاید دیگر، همان مثلا دو دقیقه ی دیگر، این که نمی شود در آن واحد بیاید یک آبی که در جوب می آید وقتی که می خواهد در یک مزرعه برود نمی تواند همه ی مزارع را دفعی واحده سیراب کند اول می رود این مزرعه و آب بعدی آن مزرعه و همین طور یکی یکی فلان، اما یکدفعه آب بیاید در همان آن، دفعه واحده هم این زمین سیراب شود و هم آن زمین، نمی شود.

ولی در این جا می شود. یک وارده می آید و آن یک وارده یکدفعه روی پنج نفر می نشیند آن پنج نفری که در یک سطح هستند، آن پنج تایی که متصل هستند یکی ممکن است در مجلس باشد اما فکرش

در خانه باشد خورشید قورمه سبزی که امشب قرار است مخدره‌ی مجلله آماده کند و بر سر سفره بگذارد! از توی جلسه دارد فکر قورمه سبزی می‌کند، او برایش نمی‌آید و همین طور مسائل دیگر و همین طور مسائل دیگر بعد از قورمه سبزی و اما آن کسانی که در حال ذکر متوجه هستند نه به فکر قورمه سبزی یا غیر قورمه سبزی هستند و دل را از همه‌ی تعلقات پاک کردند و فقط نفس به یک جا متصف است این می‌بینی می‌آید و آن وارده بر آن جا می‌نشیند او هم همین طور آن هم همین طور.

این به خاطر چیست؟ به خاطر این است که مسئله‌ی تزاحم و تنازع در مجردات معنا ندارد این مربوط به مادیات است دعواها همه مربوط به عالم ماده است همه در سر هم زدن‌ها برای ماده است. آن جا این حرف‌ها نیست. لذا آنچه که ملائکه او را بالا می‌برند و او را ثبت می‌کنند آن همان واقعیات ناپیدا و پنهان از انظاری است که هر کسی با آن واقعیات خودش مشغول است. ملائکه با آن کار دارند حالا شما به جای چهار رکعت نماز عشا چهل

رکعت بخوان اصلا به این حرف‌ها کاری ندارند،
چهل رکعت بخوان به جای دو رکعت نماز صبح
دویست رکعت بخوان هرچه می‌خواهی برو بخوان،
من کاری ندارم. آن واقعیتی که داری بر اساس آن
واقعیت نماز می‌خوانی، آن مقدار خلوصت که داری
بر اساس آن مقدار در مقابل خدا ایستادی، آن
ذهنیت، آن خاطرات، آن وضع و حضور تو در این
فضا و در این استقبال به پیشگاه الهی، آن حضور را
ملائکه ثبت می‌کنند. چقدر حضور داری؟ در چه
افکاری هستی؟ در چه وضعیتی هستی؟ با چه شوقی
داری [نماز می‌خوانی؟] از روی خستگی و ای دَدَم
وای، بگذار بخوانیم و الا فردا کتک است و روز
قیامت است... خوب می‌شد این دو رکعت را هم
خدا

برمی داشت و به جایش مغرب را پنج رکعت می کرد، اگر می شد ما می خوابیدیم تا ظهر چقدر خوب بود! بلند شویم بخوانیم بابا! فایده ندارد! گفت در کف شیر نر خونخوارهای غیر تسلیم و رضا کو چاره ای.

این ملائکه همین را برمی دارند و می برند، از نماز این مقدار را برمی دارند، می گویند یک نماز خواند، خدایا نه سر داشت نه ته داشت این طوری، این هم این جوری، از ترس کتک و فردا و فلان و خدا هم گفت خیلی خب، این حدش این قدر است! یک نماز هم امیرالمومنین خواند به آن وضع و نحوی که در آن نماز دیگر ملائکه قادر بر اخذ و حفظ و تقبل نیستند، نماز اولیاء خدا را ملائکه نمی توانند تقبل کنند بدانید در آنجا خود اتصال با ذات پروردگار است. در شب های ماه رمضان سال گذشته اگر یاد رفقا باشد مثل این که راجع به این مسائل آن طور که در نظر خودم هست، مثل این که ما هنوز خیلی پیر نشدیم ها! یک خورده هنوز حافظه ی ما مثل این که راجع به کیفیت نماز که چطور آن

بندهای که به مقام فنا رسیده چطور در موقع نماز دیگر معبودی را نمی‌بینند، این معبود دیدن و این که شما دارید این طرف و آن طرف می‌شنوید که در عبادت، انسان شخصی را می‌بیند و او را عبادت می‌کند این حرف‌ها همه غلط است. این‌ها عبادت‌های عوام است در عبادت عوام انسان خدا را می‌بیند یعنی احساس می‌کند و بعد برای او نماز می‌خواند. در عبادت عوام انسان عابد و معبودی را به دو جنبه‌ی حیثیت عبادت، در دو طرف در نظر می‌گیرد. در عبادت عوام است که انسان مخاطبی را برای خود تصویر می‌کند و بعد به آن مخاطب ذهنی خطاب می‌کند، **إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ**، خوب هم هست، قاعدتاً هم باید این طور باشد، چون عوم است است دیگر، اسمش رویش است. آن افرادی که دارای فهم معانی و مسائل بالا نیستند آن افرادی که

.....

همان نماز آقای حداد که عرض کردم خدمتان که اصلاً نمی‌بیند دارد به کجا نگاه می‌کند، این چیست؟ در این جا چه می‌بیند؟ چه می‌بیند؟ چه

احساسی می‌کند؟ آن کسی که اصلاً وقتی که می‌گوید الله اکبر روایت امام صادق علیه السلام که حضرت در حال خواندن حمد بودند، حضرت به ایاک نعبد و ایاک نستعین رسیدند و یک مرتبه بیهوش شدند و به روی زمین افتادند و از حال رفتند بعد حضرت فرمودند وقتی که گفتم ایاک نعبد و ایاک نستعین هی این مطلب در زبان من تکرار شد و تکرار شد و تکرار شد تا دیدم آن کسی که برای او دارم ایاک نعبد و ایاک نستعین می‌گویم خود او دارد از زبان من می‌گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین، این همان نماز است این همان نمازی است که مرحوم والد نسبت به استادشان آن را نقل می‌کردند. این چه نمازی است؟ در این جا که امام صادق دیگر معبودی را نمی‌بیند می‌بیند او دارد می‌گوید او می‌گوید ایاک نعبد پس این که را می‌بیند؟ هیچ کس را! کسی را دیگر

نمی‌بیند. این‌ها مال ماها نیست، ما همین عوامانه، همین عوامانه‌اش را درست بخوانیم بقیه پیش کش ما، این‌ها مال ما و مال این حرف‌ها نیست ولی می‌خواهم بگویم این‌ها هم هست این مسائل هم هست آیس نباید باشیم مأیوس غلط است، آیس نباید باشیم از رحمت خدا و از لطف خدا نباید ناامید باشیم نباید آیس باشیم.

آن‌هایی هم که به این جا رسیدند اول مثل ما بودند از شکم مادر که عارف به دنیا نیامده بود! نه! همان لا تعلمون شیئا بود مثل بقیه، **وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً النحل، ۷۸** خدا شما را از شکم مادرها خارج کرد شما هیچی نمی‌دانستید، هیچ، ابداء، صفر، در فناء محض بودید، فنای محض، نه ادراکی نه احساسی نه چیزی، بعد کم کم کم کم با ریاضات کم کم با عبادات کم کم با مراقبات کم کم با فهم نه با تقلید کورکورانه! با فهم و با عقل و با اختیار و مراقبات شرعیه و ریاضات شرعیه و دستورات وارده‌ی از ائمه‌ی معصومین صلوات الله و سلامه اجمعین و دستگیری و مراقبت اولیای الهی

رسیدند به آن جایی که در تحت لوا و ولایت امام
علیه السلام، آن حالات از این‌ها سر زد. می‌شود
می‌شود، چرا نمی‌شود؟ یکی از عبارتهای خیلی
عجیب مرحوم آقا این است که امام علیه السلام
می‌دانید برای چه امام است؟ می‌دانید؟ برای این‌که
بتواند ما را در هر جایی که خودش هست ببرد اگر
نتواند ما را ببرد پس امام نیست، این امام است تا
این‌جا، از این به بعد می‌گوید من دیگر امام شما
نیستم در حالتی که امام امام ما هست از لا و ابد یعنی
در همه‌ی احوال الی یوم القیامه و بعد از یوم القیامه،
همه امام است. ائمه‌ی ما فقط امام ما در این دنیا
نیستند در آن دنیا هم امامند یعنی چه؟ یعنی ما را در
تحت ولایت خودشان در آن مرتبه‌ای که لیاقت
داریم، در آن مرتبه ما را قرار می‌دهند یعنی در آن دنیا
هم ما در تحت ولایت امام زمان هستیم نه فقط در
این دنیا، که خیال کنید تمام شد، وقتی که جناب
عزرائیل آمد دیگر پرونده بسته شد و تمام شد! نخیر!
این ولایت ولایت نیست تازه این ولایت کجا؟

ولایت امام زمان تازه از قبر به آن طرف شروع

می‌شود این‌جا یک در میلیارد‌ها یک در میلیارد است
شصت روز دنیا که ولایت نمی‌خواهد نه این‌که
نخواهد من دارم چیز می‌کنم یعنی ارزش چیزی
ندارد نسبت به آن‌چه را که آن سیطره و ولایت
حضرت نسبت به آن طرف قضیه است نسبت به آن
طرف مسئله، این شصت سال است پنجاه سال است
ایشان می‌فرمودند که امام علیه السلام امامتش به این
است که انسان را ببرد هر کسی که بخواهد هر کسی
که نخواهد خب نمی‌خواهد دیگر تقصیر خودش
است دیگر هر کسی بخواهد می‌برد در آن جایی که
خود او است البته ظرفیت امام با ظرفیت ما فرق
می‌کند، در این شکی نیست. امام علیه السلام دریا ما
یک حوض بسیار خب ولی آب حوض همان آب

دریا است، این است صحبت. ظرفیت ما که حوض هستیم هیچ وقت دریا نمی‌شود دریا هم اقیانوس نمی‌شود اقیانوس برای خودش حسابی دارد دریا حسابی دارد دریاچه هم همین طور. رودخانه و فلان تا برسد به حوض و کاسه و بشقاب و استکان و این چیزها، ولی صحبت در این است که آن ماده و آن مایع و آن متریالی که در روز قیامت باید انسان آن ماده را و آن شکل را و آن حقیقت را داشته باشد همانی است که امام علیه السلام دارد منتهی به حسب خودش، یکی یک کاسه یکی یک دیگ یکی یک حوض یکی رودخانه، امام علیه السلام هم که اقیانوس است برای خودش، هر کسی بر حسب مراتب خودش این مربوط به مومنین است.

غیر مومنین آنها نه! آنها دارای یک خلطهایی هستند از نور و از حیثیت نقصان که امر وجودی آنها را در همان مرتبه تشکیل می‌دهد آنها که به مقام فنا رسیدند و در ولایت امام علیه السلام مندک و ذوب شده‌اند آنها حسابشان فرق می‌کند. پس امام علیه السلام امام است برای این که ما را به

همان نقطه و به همان وضعیتی که خودش هست
برساند و در روایات هم نسبت به این مسئله
تصریحاتی است. روایات در این مسئله زیاد داریم.

حالا امام علیه السلام در این جا می‌فرمایند

ادعوك يا ربّ راهبا راغباً خدایا وقتی که من دارم به

سمت تو می‌آیم دو جهت و دو حیثیت در من است يك

حیثیت حیثیت رهبت و يك حیثیت حیثیت رغبت، دو

جهت در من هست یکی نگرانی هست و یکی شوق و

تمایل است. نگرانی، نگرانم از وضع خودم نگرانم، از

موقعیت خودم نگرانم از آن مدرکاتی که پیدا کردم و به

واسطه‌ی آن مدرکاتم، برداشتم نسبت به تو عوض شده

است و احساسم نسبت به تو تغییر پیدا کرده است، آن

مدرکات مرا در نگرانی قرار داده است آن مدرکات مرا

در يك نوع تشویش قرار داده در يك نوع اضطراب قرار

داده. رهبة یعنی نگرانی. نمی‌دانم با این وضعیتی که

دارم مورد پذیرش تو هستم یا نیستم؟ ملائکه عمل مرا

قبول می‌کنند یا نمی‌کنند؟ واقعا نمی‌دانم. يك نگاهی

الان ما به خودمان بیاندازیم همین رفقا که الان در

این جا نشستیم یک نگاه بیاندازیم، ببینیم واقعا یک
همچنین مطلبی در ما نیست اگر الان قرار باشد که یک
دستگاهی بیاید و اعمال ما را در سنجش و در میزان
بیاورد و خلوص و غش او را متمایز کند و افکار و نفس
ما را به ظهور دریاورد یک مرتبه ترس ما را
برنمی دارد؟ رنگمان نمی پرد؟ راجع به آمدن این جا،
راجع به کارهایی که انجام می دهیم نهایی که
می خوانیم کار خیری که انجام می دهیم انفاقی که
می کنیم دستگیری که می کنیم خدمتی که می کنیم،
راجع به این ها، یک مرتبه یک دستگاهی بیاید، فرض
کنید حالا دستگاهی نیاد ولی خدایی بیاید یک کسی که
یک مقداری اخباری دارد از نفوس و این ها، بیاید، یکی

یکی نفر اول، بیا جلو بنشین این جا! نه نه آقا! تو را بخدا ما یکی را چیز نکن. نفر دوم.... کی می آید این جا؟ همه می نشینیم سرهایمان را می اندازیم پایین، این می شود رهبة، این معنای رهبه است.

تا ریگی به کفش نباشد انسان نگرانی ندارد، گفت آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است واقعا اگر.....، بله یک وقتی می آییم می گوئیم آقا نمی دانیم ما همین هستیم، لُری و همین طوری، بدون این که اصلا احساسی داشته باشیم، شما اصلا بگو، بگو. موارد ضعف را بگو موارد چیز را برای ما بگو ولی ما در مقام ادعا نیستیم. یک کسی از آقایان در تعریف بود در کتابش من می خواندم پارسال بود می خواندم داشت از یک بنده خدایی تعریف می کرد که در مدرسه‌ی مروی طهران آن بانی وقتی که آمده بود و می خواست کلنگ مدرسه را بزند مدرسه مال سابق بیش از صد سال پیش و این‌ها بود وقتی می خواست [کلنگ را] بزند همه‌ی آقایان را جمع کرده بود علمای طهران فرض کنید که ائمه جماعات، طلاب غیرطلاب کسبه تجار بازاری‌ها،

همه را جمع کرده بود و خیلی مفصل، حالا شام یا نهار نمی‌دانم، می‌خواست کلنگ این جا را بزند، حالا کلنگ را دستش گرفته آمده در این وسط می‌خواهد بزند می‌گوید این کلنگ را کسی بر زمین باید بزند که از زمان بلوغش تا الان یک شب، نماز شبش فوت نشده باشد! تو غلط کردی یک همچین حرفی می‌زنی بیخود کردی! تازه به عنوان تعریف [این آقا] نوشته بود و هیچ کس نیامد، آن‌گاه خودش کلنگ را زد! یعنی من! ببینید همه، من از هنگام، اگر من آن جا بودم می‌رفتم جلو می‌گفتم من حالا چه می‌گویی؟ حالا هیچی هم نخواندیم دو دفعه هم نخواندیم می‌گفتم من هستم، می‌گفت چی؟ قرآن بیاورید؟ برو پی کارت! تو یک کسی را می‌خواهی که خوانده، من اصلا می‌گویم از پنج سالگی خواندم که تو نخواندی، تو از موقع بلوغت من اصلا از پنج سالگی، این‌ها همه چیست آقا؟ بازی است بازی نفس است، نشان دادن! یعنی چه؟ کسی این کلنگ را باید بزند که از موقع بلوغ تا حالا نماز شبش ترک نشده باشد! یعنی چه؟ یک نماز شبت را هم قبول

نکرده خدا، این کارها چیست؟ می خواهی به همه پز
بدهی که من از بلوغ نماز شب خواندم؟ تو از بلوغ
که نماز شب خواندی خدا بیدارت کرد و الا
می گرفتی تا ظهر می خوابیدی این حرفها چیست؟
حالا به هوای این که یک توفیقی پیدا کردی
این توفیق را بیایی به رخ دیگران بکشانی و دیگران
را در جلوی همدیگر تخطئه کنی؟ تو این طور
هستی، این این طور است، این عمامه سرش است
آن آقا حاجی بازاری است آن آقا نمی دانم چی چی
الحکما است، اینها هیچ کدام به این عمل نکردند و
فقط من عمل کردم! حالا خود و خدایی اگر تو نماز
شبت فوت می شد آیا می آمدی یک همچین حرفی
بزنی؟ نه! این نفس می آید چکار می کند؟ می آید
خودش را به یک نحوی می خواهد نشان بدهد، چه

جور نشان بدهد؟ می‌رود در چتر عبادت خود را
پنهان می‌کند می‌رود در زیر نقاب و پوشش عبادت
خود را مخفی می‌کند، چیز دیگری که ندارد برای
ارائه کردن، اگر شما رفقا آن‌جا بودید فوراً از آن
عرش بر فرش او را می‌آوردید، می‌گفتید حالا آن
نماز شبی که خواندی و داری به همه پز می‌دهی
خودت فهمیدی که چه خواندی؟ لابد می‌گوید
می‌فهمم دیگر، بگو بینم بین ولا الضالین و
غیرالمغضوب علیهم چه فرقی است؟ آن وقت
سرش را می‌اندازد پایین، می‌گوییم برو پی کارت
دیگر، بگذار کلنگ را کس دیگری بزند که اقلاً
می‌فهمد این چیزی که دارد می‌خواند آن چه معنایی
می‌دهد، نه این که مثل گوسفند همین طوری بع بع
بع تا آخر بکنی بیایی به بقیه این طور بگویی بعد هم
ما در کتبان این را به عنوان تعریف بیاوریم که این
آقا آمده این کار را کرده است! نه آقا جان! این‌ها
فایده‌ای ندارد این‌ها نتیجه‌ای ندارد.

کلنگ را باید کسی بزند که دلش شکسته باشد
کلنگ مدرسه را باید کسی بزند که صفا داشته باشد

کلنگ مدرسه را باید کسی بزند که خود را به حساب
نیاورد. خدمت مرحوم آقا رضوان الله علیه بودیم،
یک عکسی آن موقع مرحوم علامه‌ی طباطبایی
رضوان الله علیه از دار دنیا رفته بودند خدا رحمت
کند ایشان را، علامه‌ی طباطبایی باید کلنگ این
مدرسه را بزند، او. او صاف است او صاف است
خلوص مال او است آن‌ها باید این کارها را انجام
بدهند ایشان از دنیا رفته بودند من یک عکسی از قم
برای مرحوم آقا در مشهد بردم، عکسی بود هنگام
کلنگ زدن مدرسه‌ی حجتیه، مرحوم آقای حجت هم
بسیار مرد بزرگواری بود، مرحوم آقای سید محمد
حجت کوه کمره‌ای ایشان بسیار مرد بزرگوار و بسیار
عالم، بسیار عالم بود ایشان و فقیه و خوش فهم و
روشن و دارای حالات، مرحوم پدر ما از ایشان
حالاتی تعریف می‌کرد که می‌گفتند کسی این‌ها را
نمی‌داند و این را هم خود ایشان برای من بیان کردند،
خود مرحوم آقا برای من بیان کردند که وقتی مرحوم
آقا سید محمد از دنیا رفتند یکی از آقایان برای من
تعریف کرد و این حکایت از این می‌کرد که ایشان

خودشان هم این مطلب را قبول دارند، که در خواب دیده بود که رفته بود به حرم امام رضا علیه السلام، در مشهد آمده بود یکی از آقایانی که در طهران بود و الان از دنیا رفته، ایشان رفته بود در مشهد برای زیارت و در خواب می بیند که رفته برای زیارت امام رضا، وارد حرم که می شود می بیند امام رضا نیستند در ضریح، حضرت در ضریح نیستند سوال می کند می گوید امام علیه السلام رفتند در قم که در مراسم آقای حجت شرکت کنند احتمالا این را هم مرحوم آقا آوردند، نمی دانم در کدام یک از چیزهایشان، در ذهنم نیست ولی ایشان خودشان این مطلب را برای من گفتند و بلند می شود بدون این که، آن زمان اصلا اخبار و این ها دیر می رسید [خبری داده باشند]

می گوید آقای حجت از دنیا رفتند، بعد خبر می آید که مسئله این طور بوده است. ببینید! مرحوم آقای حجت بسیار مرد بزرگی بود و با اخلاص بود. مرحوم پدر ما برای من نقل کرد که فرمودند وقتی که آقای حجت می خواستند به رحمت خدا بروند، آن افراد و نزدیکان و بستگان خود را جمع کردند و دستور دادند آن مَهْری که با او نامه ها را امضا می کردند و وجوهات می گرفتند با آن مَهْر از افراد، بیاورند با دست خود زدند و آن مَهْر را شکستند جلوی همه گفتند همه بیایند بنشینند وقتی همه آمدند و نشستند، زدند و آن مَهْر را شکستند گفتند می خواهم بعد از من، این مَهْر به دست کسی نیافتد و باید این مسائل وقتی که من رفتم تمام بشود، دیگر ادامه پیدا نکند. خب تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل، ایشان بسیار مرد بزرگی بود.

و مرحوم یک عکسی در هنگام کلنگ زدن مدرسه حجتیه هست که شاید بعضی از افرادی که در آن عکس هستند الان هم حیات داشته باشند، از بزرگان و اینها حیات داشته باشند. وقتی به آن

عکس نگاه می‌کنیم می‌بینیم همه‌ی سرها بالا و یکی هم رفته آن طرف‌تر سرش را بلند کرده که آن عکس که می‌افتد قشنگ! از همه‌ی این‌ها علامه‌ی طباطبایی سرش را انداخته پایین، یک خورده هم کج ایستاده و متمایل و اصلاً سرش پیدا نیست. مرحوم آقا رو کردند و گفتند اخلاص را نگاه کن، این اخلاص! همه را ببین به من گفتند آقای حجت خب ایشان مستثنی بودند و عادی بودند، گفتند نگاه کن همه سر را آوردند بالا که بیافتند، این علامه را نگاه کن سرش را انداخته پایین و کج است و یک خورده متمایل که پیدا نیست، این را می‌گویند آدم بااخلاص، این است. عکسش بیافتد نیافتد این چیز نیست برای او تفاوتی نمی‌کند.

امام علیه السلام می‌فرماید که در حال رهبت و نگرانی من به سمت تو می‌آیم که آیا این وضعیت من چطور است؟ موقعیت من چطور است؟ دارم به سوی تو می‌آیم با یک وضعیتی که به خودم اطمینان ندارم که قابلیت دارم که مخاطب تو قرار بگیرم و تو به من خطاب کنی و پاسخ بگویم و من تو را بخوانم؟

این وضعیت وضعیت نگرانی است نسبت به عالم، نسبت به کاری که انجام می‌دهم نسبت به تخیلاتم نسبت به تصوراتم نسبت به میزان اخلاصم نسبت به این قضیه را خیلی ما باید در خودمان تقویت کنیم یعنی مرتب باید با این مسئله برخورد کنیم همیشه من به رفقا این مطلب را عرض کردم که از دستوراتی که بزرگان می‌دادند به شاگردان برای تزکیه نفس، این بود که همیشه خودتان را آماده‌ی برای پذیرش هر مطلبی قرار بدهید یعنی کاری کنید که در هر وقت شما را به پاسخگویی طلبیدند آماده باشید جواب بدهید، به هر اندازه، یک وقت آن جور نباشد که تا بگویند آقا جواب بده فرار کنید، هان!

معلوم است نمی‌شود آن نشد. همیشه، همیشه در یک وضعیتی باشید که وقتی گفتند آقا برای چه این کار را کردی؟ بگویید برای این، ولو اشتباه هم کردی، می‌گویند کار شما اشتباه بوده، بله خب اشتباه بوده، درست است. باید درست کنید، چشم! مسئله‌ای نیست، مگر طوری است؟ مگر این مسئله....؟ این که ما در یک وضعیتی باشیم البته این هم کار دارد همچنین راحت هم نیست این که در یک وضعیتی باشیم که اگر گفتند آقا این کاری که کردید غلط است، یکدفعه خجالت بکشیم و برویم در خودمان و ای داد بیداد! این غلط است این نمی‌گذارد انسان با واقع باز باشد با واقع....، این خیلی حال مهمی است خیلی حال مهمی است روی این مسئله باید کار کنیم.

این نمی‌گذارد که انسان با مواجه شدن با حقیقت همیشه راحت باشد و تمام درهای قلب خود را به روی حقیقت در همه‌ی احوال باز نگه داشته باشد و حقیقت و واقعیت را با آغوش باز بپذیرد. چرا؟ این خجالتی که می‌کشد یعنی یک چیزی برای

خودم نگه داشتم و الا خجالت که ندارد، می گویند
آقا تو این کار را کردی اشتباه بود، چرا رفتی به
رفیقت یک همچنین حرفی زدی، بیخود کردی،
می گویم خیلی خب اشتباه بوده می رویم تدارک
می کنیم بسیار خب دیگر چرا خجالت باید بکشیم؟
ای داد بیداد آبرویمان رفت، هان! آبرویمان رفت ا
اگر الان من بروم به او بگویم اشتباه کردیم این همه
تا به حال برای او افتخار کردیم پُز دادیم، به! ما پیش
آقا بودیم پانزده سال بیست سال پیش آقا بودیم من
دو روز است آمدم به تو می گویم دیدی به تو گفتم
اشتباه است، به من گفתי اشتباه است؟ خودم بیست
سال پیش آقا بودم پیش علامه بودم بیست سال
نمی دانم آن جا بودم حالا تو جوجه‌ی دو روزه آمدی
داری به من مقررات یاد می دهی، حالا اگر بلند شوی
بروی بگویی آقا این مطلب شما درست بوده و نظر
من اشتباه! ای داد بیداد ولی باید آدم چکار کند؟ نه!
برود، آقا جان در این مسئله حق با شما است و من
اشتباه کردم و خیلی هم خوشحال هستم شاید باز هم
اشتباه کنم، بله! حالا مگر طوری است؟ مگر قرار بر

این است که آدم اشتباه نکند؟ چه کسی همچنین
قراری گذاشته؟ ملائکه اصلاً اشتباه نمی‌کنند و
معصومین و آن‌هایی که خب دیگر کی گفته که
نباید؟ این نظر نظر شما است و در عین [حال]
این هم بدان که خیال نکن بخواهی به من فخر
بفروشی دو روز است که آمدی، قضیه، قضیه‌ی دو
روز و بیست سال و دویست سال نیست این مسئله‌ی
حقی که به نظر تو رسیده از جای دیگری آمده،
بیخود هم پزنده و بیخود به حساب خودت نگذار،
این مطلبی که من گفتم اشتباه بوده و مطلب شما
درست بوده و السلام، دست هم می‌دهی یک ماچ هم
می‌کنی و می‌روی، تمام شد.

این حالت این وضعیت این رمز سلوک است
رمز سلوک و رمز مراقبه و، رمز یعنی چه؟ سر!
سرّ مراقبه سرّ تزکیه سرّ تغیر و تحول در همین
است، گفتم ها! مطلب را به شما گفتم که انسان
همیشه قلب خود را برای مواجهه‌ی با حق، باز نگه
دارد روزنه‌ها را نبندد و برای خود در مواجهه‌ی با
حق جایی باز نکند خلاصه، برای خود جایی باز
نکند، آن حق است. آنچه را که من احساس
می‌کردم در زمان حیات خودم الان اعتراف می‌کنم
آنچه را که احساس می‌کردم درباره‌ی مرحوم آقا،
ایشان این صفت را داشتند یعنی وقتی که احساس
می‌کردند یک مسئله خلاف است هی ناراحت
بشوند! بله! خب ایشان هم اشتباه می‌کردند گفتم
ایشان از اول که از مادر [به دنیا آمدند] که به فنا
نرسیده بودند، مثل بقیه، خیلی خب. در تحت تربیت
و علم و تزکیه و این‌ها قرار گرفتند و رشد کردند
چون صدق داشتند و صفا داشتند همت داشتند اراده
داشتند عزم داشتند رفتند و رسیدند و بقیه هم همین
طور هستند، تک تک افرادی که این‌جا هستند

می‌توانند، همه می‌توانید. آن‌که در ایشان بود و من در بقیه کمتر دیدم، در ارتباط با استادشان مرحوم آقای انصاری در ارتباط با استادشان مرحوم آقای حداد، خب من می‌دیدم، آن موقع سن ما کم بود ولی بالاخره قضایا در جلوی چشم ما قرار داشت و الان تجزیه و تحلیل می‌کنم و الان می‌بینم آن موقع چیزهایی که داشتم خیلی بیراهه نبوده یعنی تصوراتی که در آن موقع می‌کردم با همان سنین سیزده و چهارده سالگی و مثلاً فلان و آن‌ها، آن خاطراتم از آن جریانات و آن برداشتم از آن مسائل، بی‌هیچی نبوده یعنی احساس می‌کردم، سنجش می‌کردم افراد را در ارتباط با این قضیه می‌سنجیدم آن‌هایی که مرحوم آقا در کتابشان اسم بردند و بعد به انحرافات افتادند احساس می‌کردم این‌ها راهشان غلط است این غلط است.

حتی یک مرتبه خودم صریحاً گفتم آن موقع سنم حدود هفده سال بود گفتم این مسئله غلط است همین مطلبی را که من گفتم همین را به ما گفتند، رو کردند به ما گفتند آخر جوجه! تو دوروز است آمدی

ما سی سال است فلان است این حرف‌ها و در این حرف‌ها استخوان خورد کردیم دنده‌ی ما فلان شده حالا تو داری؟ گفتم جوجه یا مرغ یا شترمرغ فرق نمی‌کند، آقا این کار اشتباه است والسلام، کار اشتباه است حالا به من می‌گویی جوجه، جوجه می‌گویی شترمرغ یا بگو خروس هرچه می‌خواهی بگویی مرغ که نیستیم لابد! هرچه می‌خواهید بگوید، بگوید، فایده ندارد این عمل جلوی یک همچنین بزرگی خلاف است بعد می‌دیدیم که ا عجب همین جوری بوده همین مسائل کم کم ضمیمه شد همین مطالب کم کم پیش آمد و رفت جلو.

ولی مرحوم آقا این طور نبودند من جلوی چشم خودم دیدم حالا در واقع هرچه بود من نمی دانم این جا من نیامم مسئولیتی به عهده بگیرم در واقع آیا می خواستند به ما بفهمانند یا می خواستند که جور دیگری باشد من نمی دانم ولی جلوی چشم ما وقتی که من دیدم استاد ایشان نسبت به یکی از کارهای ایشان ایراد گرفت، من دیدم نه تنها ایشان ناراحت نشدند و نه تنها ایشان جلوی فرزندانشان منفعل نشدند این را اولین بار است که می گویم و نه تنها ایشان عکس العمل نشان ندادند بلکه آمدند و برای ما توضیح دادند که بله! این جا بوده و این بوده بوده یعنی بالاتر یعنی حتی آن ایراد را هم که ما نفهمیدیم آمدند آن ایراد را تثبیت کردند حالا ما خوب نفهمیده بودیم، مرحوم آقای حداد در لفافه و کنایه مطلب را بیان کردند، ایشان آمدند گفتند می دانی آن مطلبی را که به من و آن اخوی بزرگ تر می دانی این مطلبی را که ایشان گفتند این به کجا زدند؟ به آن حرفی که من در آن جا زدم، به آن بوده، تازه آمدند مسئله را جا انداختند و تثبیت کردند. این

می‌شود صفا، صفا به این می‌گویند صدق به این می‌گویند.

یا در یک قضیه‌ی دیگر که آن مسئله مربوط به جریانات و فعالیت‌های ایشان در سنه ۴۲ بود، در آن جا وقتی که مسائلی اتفاق افتاد یک مرتبه ایشان از آن جا پیغام دادند که شما باید این کارها و این کارها را بکنید و مثلاً کارت‌ان چطور باشد و روشتان چگونه باشد و مرامتان چگونه باشد و چرا فلانی بدون این که ما را در جریان این مسائل قرار بدهد، به یک همچنین اقداماتی دست زده است؟ و ما می‌بینیم که ایشان وضعیتش عوض می‌شود راه و روش عوض می‌شود البته آن موقع خیلی قدیم بود [، او] این قضیه خیلی [گذشته] است شاید حدود چهل [سال پیش] الان هشتاد و هشت هستیم یا [هشتاد و] نه؟ تاریخ شمسی هم یادم رفته، قمری یادم است ۱۴۲۹ است. آن می‌شود چند؟ می‌شود چهل و پنج سال پیش دیگر، این قضیه است [مال آن موقع] خب ایشان در آن موقع در تحت مراقبت و دستورات استاد خودشان بودند، در یک همچنین وضعیتی، یکدفعه

ما می‌بینیم تغییر در ایشان پیدا می‌شود تحول پیدا می‌شود. آن اشرافی که آن عارف بالله دارد آن احاطه و سیطره‌ای که آن عارف ...، حالا چرا باید این جریان تا این جا پیش بیاید از این جا به بعدش این پیغام بیاید؟ این دیگر از اسرار است و الا از اول ...، این حرفی که از این چیز هست می‌شد قبلا زده شود، آن عارف الهی که نیاز به پیغام ظاهری ندارد برای رساندن مطلب، با القاء مطالب در نفس شاگرد هم می‌تواند مطلب را اعلام کند، مگر نگفتند به ایشان تو در غرب عالم باشی و من در شرق عالم، برای من تفاوتی نمی‌کند؟ همین مطلبی را که ایشان به شاگردان خودشان می‌گفتند، بنده خودم شنیدم، از ایشان شنیدم که داشتند به یکی دیگر می‌گفتند، بنده هم نشسته

بودم، که تو در غرب عالم باشی و من در شرق
عالم، مثل این است که شما پیش من نشستید، همین
الان که نشستید. همین حرفی که استادشان به ایشان
زدند در آن زمانی که ایشان از نجف می‌خواستند
بیایند و ما می‌بینیم این ولی این جریان باید
بیاید سیر بشود یکدفعه به یک جایی که می‌رسد
مسائلی که اتفاق می‌افتد حقایقی که روشن می‌شود
و مسائلی که بروز پیدا می‌کند، حالا وقتش است،
الان یک مرتبه می‌بینی که مسئله تغییر پیدا می‌کند و
عوض می‌شود و اصلا بدون این که ایشان بخواهند
ناراحت بشوند و مطلبی باشد، می‌گویند بله! بسیار
خب، تمام، مسئله تمام. همین هم استاد ایشان نسبت
به استاد خودشان داشتند همان هم نسبت [به استاد
خودش]، همین طور همین طور. این یک مطلبی
نیست که حالا فقط اختصاص به یک طیف خاصی
داشته باشد، نه! هر کدام از این اولیاء الهی همین
جریان بر آن‌ها بوده است نسبت به استاد خودشان و
هلم چرا تا به امام برسد. مطلب به این کیفیت است.
لذا همیشه انسان باید دریچه‌ی قلب خود را

نسبت به واقع صاف نگه دارد، باز، این طور. تا به او می‌گویند آقا شما فلان اشتباه را کردی ای داد بیداد حالا چکارش بکنیم؟ از یک طرف جواب آقا را نمی‌دانیم چه بدهیم؟ دیگر مسئله. از یک طرف نمی‌دانم خب ما کار کردیم مدتی جلو آمدیم نمی‌دانم جلوی افراد شخصیت پیدا کردیم موقعیت پیدا کردیم بیایند بگویند آقا اشتباه کرده، فلان آقا و یک آقای که فرض کنید که من باب مثال خیلی هم چند صباحی نگذشته، حرف او درست بوده! حالا چه می‌گویند؟ آقای فلان آقای فلان! آقا جان این آقای فلان همه پفک است پفک چیست؟ همین چیزهایی که پف است حالا پفک یک چیز خوردنی است اصلا پف است. **كَسْرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ** النور، ۳۹ این حباب است حباب را روی آب دیدید؟ به این می‌گویند پف. تشت را آب می‌گیرید این‌ها که می‌آید رویش، این پف است. اصلا تمام این‌ها تو خالی است همه‌ی این‌ها هواست و این هواها شده خدا و این خدایان شده خدا آزار. این خدایان است که جلوی آن خدا را گرفته و نمی‌گذارد که بیاید

داخل و این هواها است که همین، موقعیت من در میان افراد وضعیت من نسبت به بقیه و خصوصیت من، این‌ها همه، در حالی که این‌ها همه هواست و هوا یعنی چه؟ یعنی خدا و این خدا جلوی آن خدا را گرفته، می‌گوید یا جای من است یا جای تو؟ آن هم می‌گوید من غیورم آن سهم خودم را به شریکم می‌بخشم، همه مال آن خدا، مال آن خدایانی که در ذهنت آوردی رفیق یک خدا شریک یک خدا زن و بچه یک خدا همسایه یک خدا نمی‌دانم مراجعین یک خدا، این‌ها همه خدایان که آمدند جا باز کردند، قشنگ، پلاس پهن کردند چهار زانو حریم گذاشتند برای خودشان، ما از این‌جا نمی‌رویم، آمدیم این‌جا به یک زوری در قلب، تمام آن دریچه‌های قلب را زدیم و جارو کردیم و خدا را هم پرت کردیم بیرون، برود

خودش در عرشش! نشستیم در این جا و از این جا در نمی‌رویم. این‌ها نمی‌گذارند که خدا بیاید، بسته‌اند، در را بستند. باید این‌ها را چکار کرد؟ باید این‌ها را یکی یکی بیرون کرد جلوی رفیق آبرویت رفت خب حالا یکدفعه برود، دفعه دوم که رفت، اول یک خورده آدم سرخ می‌شود سفید می‌شود فلان ولی خب بد نیست، دفعه‌ی دوم می‌بیند نه! کمتر سرخ و سفید شد دفعه‌ی سوم و دفعه‌ی پنجم و ششم و دهم اصلا خودش یک چیزی اش می‌شود، می‌رسد به جایی که اگر از این قضایا اتفاق نیافتد هی منتظر است که، خب خدایا چه شده؟ از این چیزها نفرستادی از این مطالب نفرستادی.

مرحوم آقا می‌فرمودند نسبت به یکی از افراد اسمش را نمی‌برم که این وقتی که می‌رسید در یک جمع، کاری می‌کرد که مورد اعتراض و دعوای استاد بشود شما یک وقت این کارها را نکنید که به همدیگر می‌رسید و فلان [مورد] دعوای استادش قرار بگیرد جلوی بقیه، این‌ها را می‌گویند ملامتیه، در مکتب ایشان

یک همچنین مسائلی راه ندارد و نه این که این مسئله چیز است، فقط به عنوان شرح حال و بازگو کردن من این مسئله را مطرح کردم والا نه! نیازی به این مطالب نیست و آن استاد خودش فی حد نفسه سر جای خودش بلد است که بزند به کجا! حالا آدم خودش بلند شود خرابکاری بکند تو را به خدا یکی نیاید از این خرابکاری‌ها [بکند] آدم هزارتا کار انجام بدهد، نه! آدم باید کارش درست باشد آن وقتی که در جای خودش هست، آن خودش به کار خودش وارد هست و طبیب دوارٌ بطبه آن می‌تواند بیاید و مسئله را چیز کند.

هی کم کم کم این مسائل وقتی که تکرار بشود آدم می‌بیند که نه! خیلی هم همچنین مشکل نیست چه اشتباه بکند چه نکند برایش یکی است آن ثقل سابق را دیگر ندارد وقتی چند دفعه جلوی رفیق یک همچنین وضعیتی برایش پیش آمد دیگر بعد چه می‌شود؟ عادی می‌شود دیگر. خب رفیق به آدم می‌گوید بابا ما خیال می‌کردیم تو یک چیزی هستی بیا تو هم مثل خود ما هستی. می‌رود در خانه، زنش!

هان! جواب زن را چه بدهد؟ آن مسئله است تا به حال برج ساخته، آی من چه هستم! زنش می گوید به به به! بیست سال پیش علامه بودی و فلان و این درآمدی؟ بابا تو یکی دیگر ساکت شو بگذار بقیه هر چه می خواهند بگویند بگویند، حالا جواب زنش را چه بدهد؟ هیچی می گویند خیلی خب آبروی ما جلوی تو که رفت، خب نفر بعد، بچه اش می آید آن هم یک جور دیگر نگاهش می کند، همسایه و فلان و همه، وقتی همه تمام شد، حالا خوب شد؟ حالا همه فهمیدید ما هیچ چیز نمی فهمیم؟ همه فهمیدید ما خراب کردیم؟ ما اشتباه کردیم؟ حالا بعدش چه؟ تازه نفس می بیند هان! دارد آزاد می شود، آن موقع. وقتی رفیق نظرش عوض شد زن و بچه نظرش عوض شد همسایه نظرش عوض شد

نمی‌دانم معلم مدرسه نظرش عوض شد شریک
و این‌ها همه عوض شد عوض شد عوض شد
یکدفعه آدم با این

عوض شدن‌ها آدم‌هی می‌آید می‌آید می‌آید برج صد
طبقه، هی می‌آید پایین پایین پایین هان رسید به کف!
حالا رسید به کف، آخی حالا دیگر راحت شدیم
حالا دیگر نگران نیستم البته تازه همه‌ی این‌ها را که
گفتم تازه یک مرتبه است، خیال نکن کار تمام است،
نه آقا جان! چیزهای دیگر هم هست منتهی امسال
دیگر نمی‌گوییم، فعلا این برای امسالمان تا سال بعد
هم ببینیم خدا برای ما چه تقدیر کرده است؟ می‌بیند
راحت شد.

کیست مولا؟ کیست مولا؟ خدا رحمت کند
این مولانا را که هرچه داریم در اسلام از مولانا
داریم. کیست مولا آن‌که آزادت کند، این آن آزادی
است این همان آزادی است. پیغمبر که آمد به همه
گفت در روز عید غدیر، هشتاد هزار نفر را جمع کرد
برای این بود که مردم! آن کسی که می‌تواند شما را
به آزادی برساند این، این است، کسی غیر از این

نمی‌تواند، کسی غیر از این علی نمی‌تواند شما را به این آزادی برساند، نمی‌تواند این زنجیرها را باز کند، نمی‌تواند این زنجیرهایی که با او قطار و کشتی را با آن حرکت می‌دهند و شما به خودتان بستید، این زنجیرها را فقط علی می‌تواند باز کنید بیاید دنبال علی، دنبال ابوبکر نروید که او همی بر زنجیر اضافه می‌کند دنبال علی بیاید. کیست مولا آن که آزادت کند بند رقیّت ز پایت بگسلد این رقیّت است، رِقّ یعنی چه؟ استرقاب یعنی گریبان، گریبان گرفتن. رِقّ برای این می‌گویند رِقّ که در گریبان مولا است، مولا گریبانش را گرفته، این جا برو این جا بیا بنشین بلند شو، گریبان اختیارش دست او است. رِقّ یعنی عبودیت دیگر، در تحت عبودیت او است. کسی که زنجیر رفیق و زن و بچه و همسایه و شریک و مریض و دکتر و مهندس و تاجر و فلان و همه‌ی این‌ها به دست و بالش بسته است نمی‌تواند آزاد باشد نمی‌تواند حرکت کند نمی‌تواند به سمت خدا برود همه‌اش گیر است، این کار را بکنم او نفهمد، این را بکنم او نفهمد، این کار را بکنم قشنگ باشد، آن کار

را نکنم....، ااین و آن، این کار را بکنم و نکنم
....، تو که تمام فکرت و تمام ذهنت همه به این و
آن گذشت پس کی به فکر خودت هستی؟ کی به
فکر وضع خودت هستی؟ هان؟ کی می‌تواند این
زنجیرها را یکی [یکی] پاره کند؟ آن فقط علی است
فقط علی است، بیاید مردم و با علی بیعت کنید آن
می‌تواند بیاید چنان داغ بگذارد که طناب که سهل
است آن زنجیری که با آن کشتی را می‌کشند آن
زنجیر را هم بردارد و تکه تکه کند چون می‌داند از
کجا وارد شود و کجا داغ بگذارد و مرهم در کجا
بگذارد.

کیست مولا؟ مولانا دارد می‌گوید، می‌گوید
احمق‌ها من شما هشتاد هزار نفر را جمع کردم در
این جا که به شما بگویم مثل طبری بگویم که این
پسر عم من دوست است شما با او دوست باشید! به

به یعنی واقعا این اهل تسنن و این افراد، واقعا چه فکر می کنند؟ واقعا اگر پیغمبر این کار را می کرد نعوذبالله دیوانه نبود؟ این را دوست داشته باشید خب می گویند دوست داریم دیگر، خب ابوبکر و عمر که بدش نمی آمد از علی، خب علی را دوست داشته باشند کاری به کار ما نداشته باش دوست داریم، همه همین هستند. اگر کسی به کار کسی کار نداشته باشد خب دوستش دارند دیگر، دشمنی از آن جا پیدا می شود که بروند سراغش دیگر، از آن جا این دشمنی پیدا می شود دیگر، هی بروند در کارش دخالت کنند که آقا کارت اشتباه است فلان است.

ما تا وقتی که حرف نمی زدیم هیچ کاری [به ما نداشتند] همین که شروع کردیم به حرف زدن، پیدا شد قضیه، گفتند آقا دهانت را ببند، گفتیم اگر دهانمان را ببندیم پس دیگر چرا این طوری کردیم؟ پس نیازی به این مسائل نداریم دیگر! هان؟ از آن جا دشمنی پیدا می شود. کیست مولا آن که آزادت کند بند رقیّت ز پایت بگسلد بیاید یکدفعه احساس چه کنید؟ راحتی! یکدفعه احساس کنی عجب! حالا

دیگر آبرویت هم رفت رفت، برایت مشکل نیست.
یعنی رفته دیگر، نه این که رفت رفت، مجازی نیست
راست راستی رفته. اگر نمی رفت خودت
می خواستی این را چیز کنی باز هم در دلت نفس
می گفت نه! هنوز نرفته تو تواضع کردی ولی اگر
واقعا رفت، دیگر رفت، خب می گویند آب از جوب
رفته را که نمی شود برگرداند، دیگر رفته کاریش
نمی شود کرد، وقتی که رفت می بینی! چه آزادم! چه
راحتم! دیگر حالا نگران این نیستم که این عمل را
این جوری انجام بدهم یا آن جوری انجام بدهم،
دیگر الان مواظب این نیستم که این کاری که می کنم
رفیقم این طوری بفهمد یا آن طوری بفهمد، دیگر
الان به دنبال این نیستم که این حرفی را که الان دارم
می زنم چه جوری بزنم که آن که آن گوشه‌ی مجلس
نشسته به او برنخورد حرف‌هایم را می زنم به هر
کسی بر خورد خورد هر کسی هم که نخورد نخورد
بلند می شوم می روم پی کارم. دیگر نگران نیستم
ناراحت نیستم. این راحتی نیست؟ این آزادی
نیست؟ چقدر ما خواب هستیم! چقدر ما از حقایق

دور هستیم!

اولیاء خدا آمدند بگویند بابا ما می خواهیم
آزادت کنیم ما که دشمنت نیستیم، خب نیا اصلا
نمی آیی نیا، بلند شو برو هر جا [که تا الان] بودی،
ما می خواهیم آزادت کنیم این بندهایی که به پایت
بستی یکی یکی این بندها را باز کنیم و چه بشوی؟
راحت بشوی. خب دیگر ظاهرا وقت چقدر شد؟
همین طور داریم صحبت می کنیم و رفقا دارند به ما
نگاه می کنند یکی اشاره ای کنایه ای، ان شاء الله که
امیدورایم واقعا خداوند به برکت این معانی و این
مطالب و کلماتی که این کلمات، حکم اکسیر را دارد
در زندگانی ما، اکسیر دارد، کلمات اولیاء. شما نگاه
کنید همین شعر مولانا، کیست مولا آن که آزادت

کند بند رقیق ز پایت بگسلد ما این شعر را اصلا
جایی پیدا می‌کنیم؟ در کتاب دیگری پیدا می‌کنیم؟
در مجلسی پیدا می‌کنیم یا نه؟ مجالسمان درست ضد
این است هی در مجالسمان بند می‌گذاریم اگر آن
بدبخت بند هم نداشته باشد می‌گذاریم رویش، بند
هی می‌گذاریم هی زنجیر می‌گذاریم هی اضافه
می‌کنیم حضرت آقای فلان چه خدماتی کرده‌اند!
حضرت آقای فلان چه کرده‌اند! حضرت آقای فلان
چه کتاب نوشته‌اند! حضرت آقای فلان چه
ساختمان‌ها ساختند! هی داریم چه کار می‌کنیم؟ هی
[در] مجالسمان داریم بند می‌گذاریم. مولانا نه!
می‌آید می‌گوید بابا این‌ها را یکی یکی آزاد کن، این
چه مجلسی است؟ این چه حرفی است؟ این چه
سخنرانی است؟ این چه مردم جمع کردنی است؟
این‌ها مال دو روز است به فکر بی‌نهایت باش. این
مطالب را این‌ها آمدند و تلنگرهایی است که
می‌خواهند به ما بزنند و بر صفحه‌ی قلب ما این
تلنگر را وارد کنند تا این‌که از آن شراب طهوری که
اولیاء خودش را، خدا مست کرده از آن شراب به ما

هم بچشانند از آن سفره‌ای که خدا برای اولیای
خودش پهن کرده است و مواعد المستطعمین معده،
از مواعد، از آن مواعد برای ما قرار بدهند.

ان شاء الله امیدواریم که خداوند به برکت
اولیای خودش ما را موفق کند که به همان راه و
ممشایی که آن‌ها رفتند و به نتیجه رسیدند و از آن
باده‌ی فیوضات جمال و جلال تو سرمست شدند،
خدا هم ما را از آن ریزه خواران آن سفره قرار بدهد
و متابع و منقاد دستورات اولیاء خودت بگرداند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد